


از دیگرگان تا پسران پروزی

دین دارای پنج ساحت است: ساحت اعتقادی، اخلاقی، عبادی، تجربه دینی و پیامدی. از آن میان تنها تجربه دینی است که صرفاً مربوط به حیطه خصوصی افراد است. چهار ساحت دیگر، هم جنبه فردی می‌توانند داشته باشند و هم جنبه اجتماعی. دین اگر الهی باشد، فطری است و انسان هم به صورت فردی و هم به صورت اجتماعی بدان گرایش دارد. اما گاهی فطرت الهی (وجدان، عقل نهادی، عقل مطبوع)، نیز از مدیریت وجود کنار گذاشته می‌شود و به جایش غریزه و خیال و وهم می‌نشیند، همچنان که عقل اکتسابی نیز گاهی از حاکمیت وجود برکنار شده و احساس، خیال، وهم و یا هوای نفس حاکم می‌شوند. در سطح جامعه نیز چه بسا در هنگامه فتح و پیروزی یا حضور سلطان عادل، مردم فوج فوج وارد دین خدا شوند و در زمان سختی و گرفتاری و یا حضور سلطان ستمگر، دسته دسته از دین الهی خارج و به شرک بگردند.

جامعه‌شناسان نیز نشان داده‌اند که پرستش به صورت فردی و اجتماعی در طول تاریخ و در عرض جغرافیا همواره وجود داشته است. البته سطح دینداری موحدانه - مشرکانه مردم از حیث فردی به حاکمیت عقل، خیال، وهم، هوای نفس و از حیث اجتماعی به میزان آزادی و عدالت و معنویت در حاکمیت و در بین مردم بستگی دارد. با این همه برخی از مردم هم در مواردی تحت هر حاکمیتی حتی در حیطه فردی و خصوصی اعتقاد به هیچ دینی نداشته و تجربه دینی نداشته‌اند. اما این به هر دلیل مسأله این مقاله نیست. مسأله این است که چرا برخی پس از انتخاب یک دین، مدتی بعد، از آن دین و یا بخشی از آن دل‌کنده و بدان بی‌اعتقاد یا غیرملتزم شده و یا اصول اخلاقی آن را ترک می‌کنند؟ و چرا برخی دیگر کاملاً گوش بر پیام هر پیام‌آوری می‌بندند؟



بدین سؤالات در سه
سطح می‌توان پاسخ داد:
الف) در سطح کلان؛ ب) در
سطح خانواده و مدرسه؛ ج) در
سطح فرد.

الف) در سطح کلان

نکته اولی که باید بدان توجه نمود این است که همه ادیان به‌خصوص در آغاز ظهور و بروز خود با مقاومت مواجه شده‌اند. ادیان حتی در حکومت‌های غیر دینی نیز مخالفان و دشمنان خود را داشته‌اند. حکومت دینی نیز اگر آزادی، عدالت و معنویت را هم به ارمغان آورده باشد، عده‌ای با آن به مقابله برخاسته‌اند. از این رو، این ادعا باور صادق موجهی نیست، که چرا ادیان (بخصوص ادیان تبشیری)، مردم را به خود فراخوانده و در همان ابتدای دعوت به سر وقت قدرتمندان سیاسی و چپاولگران اقتصادی و روحانیون

بدلی رفته‌اند و بانی اختلاف و
فتنه در جامعه شده و امنیت
سیاسی را با تشویش اذهان عمومی
نقض کرده‌اند. چون گرایش به دین
الهی فطری است و اگر مردم از چیزی
گریزان شدند، مسلماً آن دین، دینی
خالص و الهی نبوده و چه بسا مشرکانه بوده
است؛ همچنان که اگر از حاکمیتی به نام دین
سر باز زنند، بی‌تردید حکومتی استبدادی و
مشرکانه بوده و اگر مردم چنین نکنند، برخلاف
عقل نهادی و اکتسابی خود عمل کرده‌اند. به عبارت
روشن‌تر اگر مردمی، از ظلم حکومت دینی بگریزند و
به ندای دین الهی و یا به ندای وجدان و فطرت پاک و
عقل سلیم خود لبیک بگویند؛ آنها به درستی شرک‌گریز و

دین‌گرا شده‌اند.

بگذریم از برخی که دین لقلقه زبان آنهاست و گاهی به دین و زمانی به کفر می‌گریند. اینان نه زمانی که چون مگس گرد شیرینی دین گرد می‌آیند؛ دیندار هستند و نه آنگاه که با شیاطین خود خلوت می‌کنند؛ دین‌گریز نام می‌گیرند؛ این رفتار منافقانه‌ای است که دین را بازیچه گرفته است. دین‌گرایی ظاهری و دین‌گریزی ذاتی برای این گروه نه تنها هزینه ندارد؛ که می‌توانند در نزد هر دو گروه متخاصم برای خود شأن و منزلت داشته باشند. نکته دیگر این است که گرایش به دین و التزام بدان هزینه دارد؛ بخصوص در مراتب بالای ایمان که شخص صاحب عزم و اراده شده و امر به معروف و نهی از منکر خواهد کرد؛ باید منتظر حمله ظالمان، مشرکان، منافقان و کافران جامعه خود باشد. کدام پیام‌آور است که با مقاومت روبه‌رو نشده باشد؟

اما در پاسخ مشخص به سؤالات طرح شده باید گفت، عواملی وجود دارند که سبب تضعیف گرایش افراد به دین و نظام اخلاقی آن می‌شوند و پایه‌های آن را سست می‌کنند. از آن جمله «تغییر معیارها» را می‌توان نام برد که اگر به طور مداوم و مستمر صورت گیرد، اعتماد اجتماعی کاهش یافته و افراد نظام اخلاقی را فاقد کارایی و مشروعیت تلقی خواهند کرد. اینجا سخن از اخلاقی است که در جامعه حاکمیت داشته و مردم نسبت بدان عکس‌العمل نشان می‌دهند. (ملکی، ۱۳۷۱)؛ نمی‌شود یک روز مردمی را مستضعف خواند و روز دیگر آنها را

آسیب‌پذیر و تنبل و مقصر فقر خود معرفی کرد. نمی‌شود یک روز عدالت را معیار دینداری بدانی، اما مقدس‌مآبانی را به صدارت برسانی که دینداری را معیار عدالت بنمایند. نمی‌شود مردم را با شعار آزادی بیان به صحنه بیاوری و بعد آنها را مدافع آزادی جنسی معرفی نمایی.

به جز «تغییر معیارها» عوامل دیگری نیز مانع تحقق اهداف دینی - اخلاقی می‌شوند؛ از جمله: «استفاده از ابزار و اعمال قدرت» (کالبرایت، ۱۳۶۶) را می‌توان نام برد. دین و اخلاق اکراه و اجبارپذیر نیستند، اجرا و انجام واجبات الهی را حتی به صورت قانونی می‌توان از مردم مطالبه کرد، اما ظواهر این واجبات الهی از روی ترس - طمع به اجرا در می‌آیند، اما هرگز عبادت چنین مردمی عاشقانه، آزادانه و آگاهانه نبوده و به عنوان یک ارزش مثبت، درونی نخواهند شد. همچنین «پیامد اعمال سیاسی» (ماکس وبر، ۱۳۶۸) و «تأمین احتیاجات اقتصادی» (رابینسون، ۱۳۵۸)؛ می‌توانند دین و اخلاق جامعه را به صورت ساختاری ناکارآمد کنند. این مسأله بسیار مهمی است برای کسانی که دین و اخلاق را همواره در حوزه فردی می‌فهمیده‌اند و از سیل و سونامی سیاست و اقتصاد سودمحور غافل بوده‌اند. در بند کردن و راندن آزادگان و تیزهوشان و عقلای دردمند و دلسوز جامعه منجر به روی کار آمدن فرصت‌طلبانی می‌شود که چون هیولا و اژدهایی غیرقابل مهار، فساد سیستمی را در جامعه گسترش خواهند داد.

«تکثرگرایی فرهنگی» (حسین منتظری، ۱۳۸۰) و نداشتن سیاست فرهنگی مشخص؛ نیز موجبات تزلزل ارزش‌ها در سطح جامعه را فراهم خواهد آورد. برای مثال برخی برآنند که سروکار داشتن با هنر، معیار سلامت روانی و تلطیف عواطف می‌باشد و در مقابل برخی اشتغال به هنر را زمینه‌ساز غفلت از دینداری و اخلاق‌مداری می‌دانند. گروه اول بی‌رحمی و سنگدلی مسلمانان متدین و معتقد داعش را ولو ابزار سیاست‌های مستکبران شده باشند، ناشی از بی‌خبری از هنر و عرفان و اشک و آه شبانه می‌دانند، موجوداتی که اگر تحت تربیت اسلام رحمانی بودند؛ زاهدان شب و شیران روز می‌شدند و اینک کینه‌ورزان شب و جلادان خون‌آشام روز شده‌اند. هر نیروی رزمی و جهادی باید به جدّ از خود سؤال کند که آیا من شمشیر از پی حق می‌زنم؟ اگر این‌گونه است باید در کنار محرومان و مستضعفان باشم و تنها باید در وجود دشمنان

■ **دین و اخلاق اکراه و اجبارپذیر نیستند، اجرا و انجام واجبات الهی را حتی به صورت قانونی می‌توان از مردم مطالبه کرد، اما ظواهر این واجبات الهی از روی ترس - طمع به اجرا در می‌آیند، اما هرگز عبادت چنین مردمی عاشقانه، آزادانه و آگاهانه نبوده و به عنوان یک ارزش مثبت، درونی نخواهند شد.** ■

مردم ترس و رعب بیندازم. و اگر جز این بود، شک کند که مبادا با چند واسطه آلت دست استکبار و نظام سلطه جهانی شده باشد.

ب) در سطح خانواده و مدرسه

«تعارضات موجود بین آموزش و تربیت دینی خانواده‌ها با جامعه بزرگ‌تر (مدرسه، صدا و سیما و سینما» (پورشهریاری، شعاع‌کاشمی؛ ۱۳۸۲-۸۳)؛ نیز از عواملی است که سبب تضعیف گرایش افراد به دین و نظام اخلاقی آن می‌شود و این تضعیف را نباید به دین‌گریزی تعبیر نمود. اگر زمانی پدر در خانه نماز بخواند و در جامعه شراب بخورد یا در زمانه‌ای دیگر در خانه شراب بخورد و در جامعه به نماز جماعت حاضر شود؛ نظام ارزشی فرزندان تضعیف خواهد شد. اگر مادر در خانه معتقد به دین حداکثری باشد و فرزندش در مدرسه و دانشگاه با وقوف به حدود و ثغور دین و عقل، به دین حداقلی ایمان بیاورد؛ نظام ارزشی فرزند متزلزل خواهد شد؛ زیرا پس از درافتادن با نظام ارزشی مادر و ناکامی در توافق با وی از این اختلاف احساس گناه کرده و مجبور می‌شود یا مادر را دل‌آزرده کند، یا از ارزشی که درست می‌داند، دست بردارد. و البته تنها وقتی نظام ارزشی و اخلاقی در وی استقرار خواهد یافت که اجازه گفتگو با نظام‌های ارزشی داخل و خارج خانه را داشته و از ابراز عقیده و ماندن بر مواضع خود، احساس ترس و تهدید نداشته باشد.

باید دانست، این تنها والدین نیستند که عامل تضعیف ارزش‌های مثبت در فرزندان خود هستند، بلکه در سال‌های اخیر دغدغه دیگری در میان صاحب‌نظران تعلیم و تربیت بروز کرده است، که شاید «آموزش‌های دینی» در مدارس، خود حامل اثرات ناخواسته و نامطلوب بر ارزش‌ها، نگرش‌ها و عملکرد دانش‌آموزان بوده‌اند (اکرمی، ۱۳۷۴)؛ (کیانی‌نژاد، ۱۳۷۹) و (عارفی، ۱۳۷۹). که خانواده سالم نیز از گزند چنین تربیت ناکارآمدی در امان نمانده است. مدیران مدارس، نباید به مقتضای شرایط و در راستای حزب و گروه خود رنگ عوض کنند، آنها باید به اصولی معتقد و پای‌بند بمانند و بر ظلم و فساد دوستان و نزدیکان خویش بیشتر حساس بوده و به موقع عکس‌العمل نشان دهند. دیگر اینکه دانش‌آموزان را درست بشناسند. کودکان تا سن ۱۱ سالگی مفهوم مسئولیت فردی را واقعاً درک نمی‌کنند. (کریمی، ۱۳۷۳: ۱۹۷)؛ اواسط نوجوانی

■ از آن جمله «تغییر معیارها» را می‌توان نام برد که اگر به طور مداوم و مستمر صورت گیرد، اعتماد اجتماعی کاهش یافته و افراد نظام اخلاقی را فاقد کارآیی و مشروعیت تلقی خواهند کرد. ■

(۱۶-۱۴ سالگی)، مسایل عمده رشد آنها عبارت است از: کنار آمدن با مسایل جنسیتی، تصمیم‌گیری‌های اخلاقی، ایجاد روابط تازه با هم‌سالان، متوازن کردن خودمختاری و مسئولیت‌پذیری و در اواخر دوره نوجوانی (۱۹-۱۶ سالگی)، مسایل عمده رشد آنها چنین است: تحکیم هویت، تجربه صمیمیت و ترک خانه (میکوچی، ۱۳۸۳)؛ یعنی در همین سنین است که می‌توان انتظار داشت دانش‌آموزان با توجه به رشد عقلانی، بتوانند تصمیم اخلاقی بگیرند و مسئولیتی بپذیرند.

ج) در سطح فرد

تا بدین‌جا با تحلیل در سطح کلان و در سطح خانه و مدرسه می‌توان به سؤال اول پاسخ داد که: ۱. چرا برخی پس از انتخاب یک دین، مدتی بعد، از آن دین و یا بخشی از آن دل‌کنده و نسبت بدان بی‌اعتقاد یا غیرملتزم شده و یا اصول اخلاقی آن را ترک می‌کنند؟ و برای هر سطح چند عامل به‌عنوان نمونه مشخص گردید؛ اما پاسخ به این سؤال که چرا برخی دیگر کاملاً گوش بر پیام هر پیام‌آوری می‌بندند؟ در حالی که تنها بخشی از شخصیت ما تحت تأثیر محیط می‌باشد و در هر محیط و در هر شرایطی نباید از رسالت خود غافل شویم، اینجا باید به سهم مهم عقل و اراده شخص در تشخیص و گرایش و التزام به ارزش‌های دینی و اخلاقی و یا تأثیر احساس، خیال، وهم و

هوا و هوس در گریز از ارزش‌های الهی و مقابله با آنها پرداخت. این که در دهکده جهانی هر روز هزاران سؤال و شبهه علیه دین و مذهب تکثیر و دست به دست می‌شود و اشخاص پاسخ آنها را نمی‌دانند، این نیز رافع تکلیف نیست. چون انسان تنها موجودی است که خود و آینده‌اش را می‌سازد و به هر قیمتی نباید نسبت به حق و باطل بی‌تفاوت بوده و با بی‌قیدی و رهاشدگی در پوچ‌گرایی و خوشباشی، رسالت خود در هستی را فراموش کند و از

پاسخ به سه سؤال مهم زندگی که تنها دین از پس آنها برمی‌آید طفره رود: من از کجا آمده‌ام؟، آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم؟ آری پاسخ بدین سؤال‌ها را علم تجربی، فلسفه و عرفان هیچ یک نمی‌دانند. امثال «استفان

هاوکینگ» فیزیکدان در طول تاریخ بوده‌اند و بدون تخصص پا بدین عرصه گذارده و تنها چند ادعا را در مورد توحید و نبوت و معاد، مطرح نموده‌اند. در سطح فردی، باید به اختصار نشان داده شود که چرا در اثر ضعف وجدان اخلاقی و کاشتن بذر بی‌اعتمادی و سوء ظن به خداوند در قبل از یک‌سالگی و در اثر علم‌پرستی در بزرگسالی، اعتقاد و گرایش و نیاز فطری به توحید و جاودانگی جایش را به حاکمیت تخیل و توهم داده و موجب می‌شود حتی دانشمندی که با مغز و هوش خود، حرکت کهکشان‌ها را می‌فهمد، با محاق رفتن عقل نتواند چون فیزیکدانان برتر از خود «آرتور شالو» و «پروفسور عبدالسلام» که برخلاف او، جایزه نوبل را دریافت کردند؛ راه به آسمان معنا ببرد.

«هاوکینگ، ۱۹۴۲»، در کتاب: «تاریخچه مختصر زمان» (۱۹۸۸) می‌نویسد: «اگر ما بتوانیم فرضیه‌های لازم برای توضیح هر پدیده و ماده موجود در هستی را کشف کنیم، این کشف؛ یک پیروزی نهایی برای خرد انسانی است، برای این که ما می‌توانیم فکر خدا را بخوانیم.»؛ یعنی تا ۴۶

سالگی به خدا اعتقاد داشته؛ «اما بعدها در کتاب: «طرح عظیم»، به این موضوع اشاره می‌کند که برای توضیح عالم هستی نیازی به یک آفریدگار نیست. این کتاب واکنش گروهی از پیشوایان دینی را برانگیخت که «هاوکینگ» را به «کفرگویی» متهم کردند. برخی از دانشوران نیز دیدگاه‌های وی را تفسیری شخصی از علوم تجربی دانسته و اعلام کردند که «هاوکینگ» به‌عنوان یک دانشمند نمی‌تواند وجود یا عدم وجود خدا را ثابت کند. اما

هم‌چنین او در یک مصاحبه اختصاصی با روزنامه گاردین دیدگاه‌های خود را در مورد مرگ، دلایل وجود انسان و حدوث تصادفی هستی و بشر را تشریح کرده است. وی، در ایمن صاحب، به صراحت عنوان کرده است که

■
**اگر زمانی پدر در خانه نماز
بخواند و در جامعه شراب
بخورد یا در زمانه‌ای دیگر در
خانه شراب بخورد و در
جامعه به نماز جماعت حاضر
شود؛ نظام ارزشی فرزندان
تضعیف خواهد شد.**
■

اعتقاد به وجود بهشت و یا نوعی از حیات پس از مرگ در حقیقت «افسانه‌ای» است، برای مردمانی که از مرگ می‌هراسند. او با صراحت می‌گوید که پس از آخرین فعالیت مغز انسان دیگر حیاتی برای وی وجود ندارد. وی می‌گوید: «در ۴۹ سال گذشته یعنی آغاز فاصله گرفتن از خداپاوری، من همواره با احتمال وقوع یک مرگ زودرس زندگی کرده‌ام. من از مرگ نمی‌ترسم، ولی عجله‌ای هم برای مردن ندارم. از نظر من مغز مثل کامپیوتری است که با از کار افتادن قطعات آن از حرکت باز خواهد ایستاد. چیزی به‌عنوان بهشت و یا حیات پس از مرگ وجود ندارد. این یک داستان افسانه‌ای برای کسانی است که از تاریکی مرگ می‌هراسند.» (دانشنامه آریانا) ۱

از آنجا که حمله به اصول دین از سوی مراجع علمی جهان اثرگذار است و می‌تواند ایمان برخی را متزلزل سازد، مقاله را با طرح چند ادعای این فیزیکدان مطرح (و نه برتر) و پاسخ‌های اجمالی بدانها پایان می‌بریم و امیدواریم همگی با عقل و اراده از دین مشرکانه گذر کرده و به دین الهی برای همیشه بگرویم و بدان متعهد بمانیم.

پاسخ‌های اجمالی به هاوکینگ

ادعای اول: از نظر «استفان هاوکینگ»، شکل‌گیری کائنات، منظومه‌ها و سیاره‌ها روندی نامنظم و بی‌مقدمه داشته و بنابراین موجودیت انسان روی کره زمین یک امر تصادفی است.

پاسخ اجمالی: در جهان، بی‌نهایت پدیده وجود دارد. شما فعلاً به جای بی‌نهایت، صد تا مهره شماره گذاری شده را داخل کیسه‌ای بریزید و از بچه‌ای بخواهید آنها را چشم‌پسته به ترتیب بیرون آورد. احتمال آن یک بر صد فاکتوریل است (صد ضربدر تمامی اعداد ماقبل خود که عدد بسیار بزرگی خواهد شد). و اگر به جای صد در مخرج کسر همان بی‌نهایت را بگذارید، می‌بینید نتیجه این کسر (عدد یک تقسیم بر بی‌نهایت)، میل می‌کند به سمت صفر. یعنی این همه پدیده در هستی در مدارات ثابت خود و نظمی که ایجاد کرده‌اند، امکان ندارد، تصادفی به وجود آمده باشند؛ ولو شکل‌گیری کائنات، روندی نامنظم داشته باشد.

ادعای دوم: اعتقاد به بهشت یا زندگی پس از مرگ یک داستان خیالی است، برای کسانی که از مرگ وحشت دارند.

پاسخ اجمالی: ایشان باید تمامی چند میلیارد معتقد ادیان ابراهیمی را با تجربه و آزمایش‌های روان‌شناختی – که در تخصص او نیست – آزمون کند و بعد ادعا کند آن‌ها در اثر ترس و وحشت چنین اعتقادی دارند. روان‌شناسان بزرگ معاصر که تحقیقاتشان در همه قاره‌ها انجام شده، همچون «کلیبرگ»، نشان داده‌اند که ترس در پایین‌ترین سطح پذیرش – عدم پذیرش یک ارزش قرار دارد و اکثر مردم در این مرحله نیستند. وانگهی این که این زاده خیال پیامبران بوده، نیازمند تحقیقات تاریخی است که باز در تخصص ایشان نبوده و خیالی بیش نیست.

ادعای سوم: پس از آخرین فعالیت مغز انسان، دیگر حیاتی برای وی وجود ندارد.

پاسخ اجمالی: این را که جسم می‌میرد، همه مرده‌شورها هم می‌دانند. اما ده‌ها دلیل وجود دارد که روح جاودانه است و نمی‌میرد. یکی از آنها این‌که عقل در انسان به ادراک کلیاتی می‌پردازد که هرگز مشخصات ماده را ندارد. مشخصات ماده عبارتند از طول و عرض و ارتفاع و وزن و

حجم و زمان و مکان و ... و تنها امور حسی و خیالی که جزیی هستند در مغز ادراک، می‌شوند. مثلاً «هاوکینگ» فردی بر یک ویلچر را می‌شود مشاهده کرد و در خیال او را تصور نمود. اما طبقه‌ای از موجودات تحت عنوان: «انسان» را دیگر نمی‌توان صرفاً در مغز و بدون روح و عقل ادراک نمود. (چون مفهوم انسان مشخصات ماده را ندارد)؛ ادراک کلی تنها توسط عقل انسان صورت می‌گیرد. از همین رو با طبقه‌بندی موجودات و مقوله‌ها و مفاهیم، فرهنگ و تمدن پدید می‌آورد. کاش دانشمندان همگی به پروردگار خود پاسخ می‌دادند که: «آیا گمان کرده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟»؛ جناب «هاوکینگ» دقت بفرمایند یعنی آوردن شما به این دنیا و بردن شما از این دنیا به دست علم و قدرت و اراده دیگری است! و کاش ایشان و امثال او لحظه‌ای فکر می‌کردند که آیا من یا دانشمندان دیگر می‌توانیم ولو برای صدها میلیون سال دیگر کهکشان‌ها، منظومه شمسی‌ها، کره زمین‌ها، یک سلول از عدم خلق کنیم؟! و بدون شعور می‌شود فرد باشعوری آفرید؟! و با داشتن نیاز به جاودانگی انسان می‌شود، خلقت را در همین دنیا پایان یافته و عبث خواند؟!!

اگرچه گرایش به دین فطری است، اما چه بسا فطرت (عقل نهادی) در پس ابر تخیلات و توهمات ناشی از علم و قدرت‌پرستی، نتواند با مشاهده پدیده‌های آشکار به حقایق نهان هستی پی ببرد؛ بخصوص اگر دین ارائه شده به افراد مشحون از جهل و خرافه بوده و خانه و مدرسه و جامعه نتوانند دین را در قالب باور صادق موجهی عرضه کنند. در این صورت دانشمند که سهل است، انسان‌های کمی هشیار نیز باید از هرگونه مذهب جهل و دروغ و خرافه، گریزان و روی‌گردان باشند.

پانوشت‌ها:

1. <http://database-aryana-encyclopaedia.blogspot.com>

۲. أَمْ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (مؤمنون: ۱۱۵).